

● امپراطوری هخامنشی (جلد ۲)

● نوشته: پیربریان

● ترجمه: ناهید فروغان

● ویراستار: کامران فانی

● جلد اول — ۱۱۱۶ صفحه — جلد دوم — ۸۷۴ صفحه

● نشر قطره — نشر فرزاد روز و مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدنها — ۱۳۸۱

از میان چهار خاندانی که از ۷۰۰ ق.م. تا ۶۵۰ میلادی بر ایرانزمین فرمانفرمایی کرده‌اند دودمان هخامنشی بیشتر از دیگران مورد پژوهش و بحث قرار گرفته است. احتمالاً بر اثر فراموشی دور و دراز و پرده‌خاموشی چندین قرنی که دامنگیر آن خاندان شده بود.

شاید نخستین کسی که ایرانیان فرنگ رفته را به یاد آن دودمان پارسی انداخت کنت دوگوبینو وزیر مختار فرانسه در تهران است که «تاریخ باستان ایران بنا بر نویسندگان پیشین»^۱ از نوشته‌های ارجمند او درباره ایران است. و در میان ایرانیان البته از شادروان حسن پیرنیا (مشیرالدوله) باید نام برد که پیش کسوت است و نظراتش در بسیاری نکات تاریخ هنوز اعتبار دارد.^۲

۱ - ژوزف آرتو کنت دوگوبینو (۱۸۱۶ - ۱۸۸۲) نویسنده، پژوهنده و دیپلمات فرانسوی دوبار به ایران آمد. بار اول (۱۸۵۵ - تا ۱۸۵۸) به سمت دبیر اول و پس از عزیمت وزیر مختار به سمت کاردار. و بار دوم به سمت وزیر مختار فرانسه. از آثار قلم او: «تاریخ ایرانیان بنا بر مورخان یونانی و رومی»، «رساله درباره خط‌های میخی»، «درباره نابرابری نژادها»، «خاطرات سفر» (ایران که ماجرای قتل امیرکبیر، ماجرای باب و هوادارانش را به تفصیل آورده است). او از نویسندگان غربی‌ست که از ایرانیان به نیکی یاد کرده است.

۲ - مثلاً اظهار نظرش که پهلوانان قسمت اول شاهنامه (دوره کیان) مربوط به زمان اشکانیان است با نامهای همین دوره نظری که سالها بعد دیگران بدون ذکر نام پیرنیا تکرار کرده‌اند!

سپس نوبت پژوهندگان غربی می‌رسد که باز هم در سده بیستم به دوره هخامنشی پرداخته‌اند: از کریستنسن و دندا مایف گرفته تا مورخان دیگری که شاپور شهبازی در همین فصلنامه از آنان یاد کرده است.^۱

سرانجام، در این واپسین سالهای سده بیستم، کتاب تحقیقی پروفیسور پیر بریان، استاد تاریخ باستانی خاور نزدیک و میانه، براساس کلیه منابع موجود، از نوشته‌های مورخان یونانی و رومی گرفته - که استاد با دانستن آن دو زبان چه بسا عباراتشان را عیناً می‌آورد - تا ترجمه تمام الواح، سنگنبشته‌ها، سکه‌ها... که از ایران تا مصر علیا به دست آمده و ترجمه شده، آخرین بخش این پژوهشهای طولانی را تشکیل می‌دهد.

اشکال کار درباره هخامنشیان از آن جا سرچشمه می‌گیرد که در ایران نوشته‌ای درباره آن دوران باقی نبود و هر چه بود در هجوم اعراب از میان رفت. به این ترتیب آنچه از تاریخ مادها و هخامنشیان می‌دانیم همان است که یونانیان نوشته و سپس رومیان در کتابهای خود آورده‌اند. درباره آن نوشته‌ها نیز فراموش نباید کرد که مورخان یونانی از راه دور خبرهایی درباره ایران شنیده و چه بسا با تخیلات مطالبی بر آنها می‌افزودند، بگذریم از این که یونانیان، و سپس رومیان، هیچ‌گاه نظر خوشی نسبت به ایران و ایرانیان نداشته و درباره هخامنشی را نیز یک کانون فساد معرفی کرده‌اند.

پیر بریان پس از بیان مدارک و منابعی که مبنای کتاب اوست، می‌پردازد به وضع پارس وانشان (به یونانی: انزان) پیش از کوروش و روابط پارس و ماد، و روی کار آمدن کوروش و حمله شاه ماد به پارس. بریان در این جا و سپس در مورد سارد و بابل، یادآور می‌شود که کوروش در هیچ مورد پیشقدم در تهاجم نبوده است و این شاه ماد بود که ابتدا به پارس حمله کرده و در نخستین نبرد پیروز شده ولی در نبرد فرجامی، نزدیک پاساگارد شکست خورده است. همچنین کرزوس، پادشاه سارد که از اتحاد پارس و ماد بیمناک شده بود از رود هالیس گذشت و پیروزیهایی به دست آورد ولی با فرا رسیدن زمستان سخت آناتولی سپاه را به خانه‌هاشان پس فرستاد. و کوروش در همان سرمای زمستان تا سارد پیشرفت... و همچنین بوده است درباره بابل.

بریان خصلتهای مردممداری و کشورمداری کوروش را می‌ستاید: پس از ورود به اکباتان هیچ

۱ - نک. ع. شاپور شهبازی: «تاریخ سیاسی دوره هخامنشی...» تألیف م. ع. دندا مایف (ایران شناسی، سال ۳، شماره ۳، پائیز ۱۳۷۰ ص ۶۱۲ - ۶۲۱).



● دکتر پیریان - دکتر یوشاقلار و علی دهباشی

کس به فرمان او کشته نشد، آستیاک را با آن که حمله‌اش به پارس موجب مرگ بسیاری گردید، بخشود و اجازه داد که به زندگانی «شاهزاده واری» ادامه دهد. فرماندهان ماد را که او برکنار کرده بود دگر بار به کارشان گماشت و کوروش «در برابر همه‌شان با گرز شاهی بر تخت شاهان ماد نشست» تا همه بدانند که اینک او پادشاه ماد است. بدین سان فرمانروایی ۱۵۰ سالهٔ مادها پایان یافت.^۱

در مورد سارد، بریان یاد آورد می‌شود که مرز میان دو کشور به موجب پیمان سال ۵۸۵ ق.م. میان آستیاک و آلیات، رود هالیس می‌بود. پس از آلیات، کرزوس به تخت نشست که ثروت و ارتش او مشهور بود و بر تمام آسیای صغیر میانه و باختری - به جز کاپادوکیا و کیلیکیا فرمانروایی می‌کرد و این او بود که با گذر از هالیس کوروش را وادار به دفاع و سپس حملهٔ زمستانی کرد که شهر سارد محاصره شد و سقوط کرد.

۱ - چنان که بریان یادآور می‌شود بنا به همه مورخان. دوران سلسلهٔ مادها ۱۵۰ سال بوده که در ۵۵۰ ق.م. پایان یافته است. بنابراین، چنان که در ابتدا نوشتیم. پادشاهی مادها در ۷۰۰ ق.م. آغاز شده است. پیش از آن زد و خوردهای سر دردمان آن خاندان با مخالفان - نظیر نبردهای آقا محمدشاه قاجار با لطفعلیخان زند - بوده

با این که کوروش با کوزوس و اهالی سارد نیز با مدارا رفتار کرد ولی بنا به نظر بریان ساکنان شهرها و بندرهای تحت حکومت کوزوس از دیرباز به یک حکومت نیمه خود مختار خو کرده بودند و تحمل حکومت مرکزی پارسها بر ایشان دشوار بود به ویژه که فرماندار ایرانی و سرپازانش بیگانه شمرده می شدند لذا متوالیاً در آن سرزمین شورشهایی روی می داد که گهگاه از جانب آتن یا اسپارت نیز تحریک و تشویق می شد و چنان که می دانیم سرانجام فیلیپ سپاهی برای لشکرکشی بدان جا فراهم آورد که با فرا رسیدن مرگش، پسرش اسکندر برنامه او را انجام داد.

کوروش از پس بازگشت از سارد بنا به گفته هرودوت سفری جنگی به ماوراءالنهر کرد و برای جلوگیری از تجاوزات سکاها پادگانهایی در آن جا ایجاد نمود. ولی اخبار روشنی از سفر یا سفرهای کوروش به نواحی آمودریا و ماوراءالنهر در دست نیست.

بالعکس درباره بابل اطلاعات زیاد، هم از اوضاع داخلی بابل و علل عدم رضایت عمومی - که بریان به تفصیل می آورد - و هم درباره رسیدن سپاه کوروش بدان جا در دست می باشد. بنویسد در چنان اوضاع نامساعد حکومت را به پسرش بالتازار سپرده و خود به نواحی عرب نشین، «ارابیا»، رفته بو. همه متون موجود حاکی ست که کوروش بدون جنگ وارد بابل شده است. ولی بریان بادآور می شود که قبلاً نبردی میان نیروهای طرفین در کنار دجله روی داده بود. مراسم به تخت نشستن کوروش در بابل، و آزادی اسیران از جمله بنی اسرائیل مشهور است و بابل برخلاف سارد و ایالات آن برای کوروش و جانشینان او گرفتاری ایجاد نکرد.

در مورد کبوجیه یا کمبوجیا و لشکرکشی او به مصر می نویسد که فراعنه مصر همواره خاور نزدیک را منطقه نفوذ خود شمرده و به آن جا لشکرکشی می کردند - کما این که رامسس دوم در کادش (قادسی؟) از سپاه حتی شکست خورد - و به علاوه آخرین فرعون نیروی کمکی برای پادشاه سارد فرستاده بود و ناوگان مصر نیز در قبرس لنگر می انداختند... کبوجیه پس از تصرف قبرس سپاهی فراهم کرد و به مصر رفت. به موجب نوشته مورخان یونانی کبوجیه در آن جا فرعون و گاو آپیس راکشته و قساوتهای زیادی مرتکب شده است ولی به گفته بریان برای ادعای آنان هیچ سندی نداریم برعکس الواحی به دست آمده که گاو مزبور به «مرگ طبیعی» مرده و در حضور «پادشاه مصر علیا و سفلی» دفن شده است... کبوجیه در راه بازگشت به ایران در سوریه زخمی شده و بر اثر قانقاریا در گذشته است.

در مورد بردیا و گئوماتای مغ، بریان تمام اسناد و مدارک را حاکی از آن می داند که بردیا کشته شده و شخص بیگانه ای به جای او نشسته بود، و این داریوش و همراهانش بودند که او و دیگر مغان را به سزای خود رساندند. او با تفصیل زیاد و با ذکر همه جزئیات این ماجرا را نقل می کند

امپراتوری هخامنشی

پیربریان



برجسته نامید فروغان

(جلد اول)

۳۴۵

بدون آن که جانبداری از داریوش کرده باشد. او را از خاندان هخامنشی می‌شمارد بدون آن که نسبت او با کوروش روشن باشد. بالعکس کشورداری او و نظامی را که دز سراسر کشور ایجاد کرد می‌ستاید. داریوش پیش از مرگ سپاهی نیز به یونان فرستاد زیرا از آنان باج خواسته بود که نمی‌پذیرفتند. این لشکرکشی سرآغاز نبردهای ماراتون و ترموپیل و حمله به آتن در زمان خشایارشا گردید که چند صفحه از تاریخ بریان را اشغال کرده است.

پس از این لشکرکشیها دوران کشورگشایی هخامنشیان جای خود را به دوران ثابت و فرو نشاندن شورشها در مصر و شهرهای یونانی نشین «ایوانی» می‌دهد تا زمان داریوش سوم.

پس از مرگ اردشیر چهارم - که پادشاهیش بیش از ۱۸ ماه نبود - تخت و تاج به جای پسرش به داریوش سوم، یکی از نوادگان داریوش دوم، از شاخه کوچکتر خانواده سلطنتی رسید که از خود رشادتهایی نشان داده و استاندار (ساتراپ) ارمنستان شده بود. همزمان با تاجگذاری داریوش سوم در مقدونیه فیلیپ کشته شد و پسرش اسکندر به جایش نشست و فوراً نیروی کمکی برای قوایی که پدرش به جزایر نزدیک به آسیای صغیر فرستاده بود گسیل داشت و دستور داد که در خشکی پیاده شوند و خود نیز از داردانل گذشته وارد آسیای صغیر شد.

اسکندر پس از پیروزی بر پادگانها و نیروهای ایرانی مستقر در آناتولی غربی، کنار رود گراتیک، به آسانی سارد و هالیکارناس (زادگاه هرودوت) را تصرف کرد. با رسیدن این خبرها

داریوش سپاهی از پارسیان، مادها، سکاها، تابع ایران... و سی هزار اجیر یونانی فراهم آورد که در منابع مختلف ۳۰۰ تا ۶۰۰ هزار نفر برآورد شده است و به مقابله اسکندر شتافت. داریوش علی‌رغم توصیه سردارانش که معتقد به استقرار این سپاه عظیم در دشت شمالی سوریه بودند تا ایسوس پیش راند که اسکندر به توصیه سردارانش انتخاب کرده بود تا سپاهش در این جای تنگ - میان کوه و دریا - محاصره نشود. بزیان به خوبی توضیح می‌دهد که چگونه همین اشتباه موجب شکست داریوش شد.

داریوش پس از این شکست دوبار پیشنهاد صلح کرد که اسکندر هر دو بار برخلاف توصیه سردارانش رد کرد. مصاف آخر در دشت فراخ اربیل روی داد که ابتدا پیروزیهایی بهره ایرانیان شد ولی اسکندر با زبده سواران گارد خود متهورانه به گردونه داریوش حمله کرد - که در موازاتی که از آن نبرد ساخته شده دیده می‌شود - گردونه ران کشته شد و شاه افتاد و سپاهیان به گمان این که او نیز کشته شده گریختند...

پروفسور بزیان برخلاف بیشتر مورخان غربی از ستایش اسکندر خودداری کرده و کوشیده او را چنان که بوده است ترسیم کند و ایرانیان را نیز دارای تمدن بزرگی معرفی کرده که از برخی جهات برتر از یونانیان بوده‌اند از جمله اداره کشورهای پهناور که از این حیث با روم برابری داشت.

۳۴۶

مادام که الواح و اسناد دیگری به دست نیامده به نظر می‌رسد که این کتاب در مورد فرمانروایی هخامنشیان حجت است.
(این مقاله هنگام چاپ متن فراتر از کتاب نوشته شده بود که اینک به مناسبت ترجمه فارسی منتشر می‌شود.)

یادآوری

مخارج مجله از راه تک‌فروشی و اشتراک باید
اداره شود و تقاضای مکرر و هر شماره ما از
دوستان و مشترکان حکایت از آن دارد که مجله
محتاج کمک و توجه دوستداران آن است.